

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۳۹، پیاپی ۱۲۹، پاییز ۱۳۹۷

تأثیر اقطاع داری نظامی بر تضعیف ارکان سیاسی سلجوقیان^۱

جمیله یوسفی^۲
اسماعیل حسن زاده^۳

تاریخ دریافت: ۹۷/۴/۲۹

تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۲۴

چکیده

سلجوقیان پس از ورود به ایران با مدیریت نخبگان ایرانی، هویت قبیله‌ای خویش را با ایجاد سپاه ثابت و ساختار دیوانی منظم، به یکک امپراتوری قدرتمند تغییر دادند. خواجه با احیای سنت دیرینه اقطاع داری و واگذاری حکومت ولایات مرزی به غلام-امیران، دو نهاد نظامی و اقتصادی - اقطاع - را به هم پیوند داد تا علاوه بر تحدید گستره حکومت و تسهیل اداره آن، بر تأمین هزینه‌های نظامی هم فائق آید. ساختار حکومت سلجوقی از مثلث قدرت سلطان، وزیر و امیر تشکیل شده بود. همواره در دوران اقتدار حکومت، سلطان در رأس این مثلث و بر دو رکن دیگر مسلط بود، اما در دوره انحطاط، این امیرمقتطعان بودند که با تبدیل شدن به حاکمانی سرکش، دو پایه دیگر قدرت را تحت سیطره قرار دادند. این مقاله به دنبال تحلیل تأثیر اقطاع داری بر تضعیف سلطنت و وزارت است و بر این مدعاست که اقطاع داری با کاهش دامنه سیطره سیاسی سلطان با ایجاد

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2018.21329.1725

۲. دانشجوی دکترای تاریخ ایران اسلامی دانشگاه الزهراء (نویسنده مسئول)؛ j.yousefi@alzahr.ac.ir

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء؛ e.hasanzadeh@alzahr.ac.ir

ولایات نیمه‌مستقل و گاه یاغی و رقیب‌تراشی شاهزادگان، سلطنت را تضعیف کرد و از طریق تصاحب درآمدهای مالیاتی و عدم پاسخ‌گویی به وزیران با عزل و نصب و در نهایت قتل آنها تضعیف این نهاد را فراهم ساخت.

واژه‌های کلیدی: سلجوقیان، اقطاع، غلام - امیران و تضعیف حکومت.

مقدمه

سلجوقیان که با غلبه بر غزنویان، ورود موج بزرگی از طوایف صحراگرد را به ایران موجب شده بودند، در ابتدا به سپاه قبیله‌ای اتکا داشتند. آنها برای استقرار نظام سیاسی جدید، هویت قبیله‌ای خود را که قوی‌ترین صبغه آن شهرگریزی و نظامی‌گری بود، تغییر دادند و به یک‌جانشینی خو گرفتند. آشنایی با دیوان‌سالاری و به کارگیری برخی کارمندان دیوانی حکومت‌های پیشین، رسوم جاری در این حکومت‌ها را در امپراتوری سلجوقی احیا نمود که از جمله مهم‌ترین آن واگذاری اقطاعات بود.

لمبتون در یک سنخ‌شناسی کلی اقطاع شخصی، اقطاع دیوانیان و درباریان، اقطاع عشیرتی، اقطاع دیوانی (سیاسی) و اقطاع نظامی را از انواع پنجگانه اقطاع برشمرده است (لمبتون، ۱۳۳۹: ۱۲۲-۱۶۲؛ همو، ۱۳۷۲: ۱۰۹-۱۴۲)، البته مرز میان این دسته‌بندی‌ها کاملاً واضح و روشن نیست. به نظر می‌رسد اقطاع بیش از اینکه امری خصوصی باشد امر حقوقی بود و به شخصیت‌های حقوقی تعلق می‌گرفت. داشتن هم‌زمان چندین نوع اقطاع در مناطق جداگانه دلالت بر تخصیص اقطاع بر موقعیت شغلی دارد (بغدادی، ۱۳۸۵: ۱۲۰-۱۲۱).

در دو نوع اول، اقطاع شخصی و اقطاع به دیوانیان و درباریان، (لمبتون، همان: ۱۲۲-۱۲۳) گرچه مقطعان می‌توانستند به قدرت اقتصادی بسیاری دست یابند، اما به دلایل عدیده از جمله محدودیت کمی زمین و واگذاری، عدم سکونت دائمی در اقطاع، عدم توانایی تولید ساختارهای مشابه و موازی با حکومت مرکزی (همچون نیروی نظامی و تشکیلات دیوانی)، نمی‌توانستند به تقابل مستقیم با حکومت پردازند، بنابراین از حیثه این پژوهش خارج است. در این مقاله فقط به اقطاع با ماهیت نظامی که از دل اقطاع سه‌گانه عشیرتی، دیوانی و نظامی بیرون آمده، توجه می‌شود. ایجاد نهاد سپاه به دست خواجه‌نظام‌الملک موجب شد نیروهای قبیله‌ای که عادت همیشگی آنها غارت و چپاول و عدم هم‌سازی با مقتضیات زندگی یک‌جانشینی بود و مانع تمرکز حکومت می‌گردید، به حاشیه رانده شوند و ایجاد نظام اقطاع و واگذاری حکومت شهرها و ولایات به نظامیان نیز دو بخش نظامی‌گری و اقتصادی حکومت را با هم گره زد.

نظام اقطاع به منظور تحدید دایره مرزهای کشور، تسهیل مدیریت بهینه متصرفات گسترده و اداره آن با هدف کاهش هزینه‌های دولتی و تمرکززدایی از حکومت مرکزی ایجاد شد. خواجه با این اقدام هم به دنبال تأمین مواجب نظامیان و هم برقراری امنیت در مرزها بود. گرچه این نوع واگذاری به نظامیان، اقدامی مبتکرانه و راهگشا بود و تمرکز سیاسی حکومت را فراهم کرد، اما به نظر می‌رسد که از همان ابتدا دچار تعارضات ساختاری بود، چرا که به‌زودی بعد از مرگ خواجه، امیرمقطعان با تبدیل شدن به نیروهای گریز از مرکز در پی استقلال برآمدند و حکومت را در سراسری سقوط قرار دادند.

حال این پرسش را مطرح می‌کنیم که تأثیر اقطاع‌داری نظامی بر تضعیف ارکان سیاسی حکومت سلجوقی چه بود؟ پاسخ به پرسش بر این مدعا مبتنی است که امیرمقطعان به تقویت بنیه‌های اقتصادی، ایجاد سپاه وابسته به خود و تصاحب تمامی مناصب ولایات و تحدید نفوذ دولت مرکزی پرداخته، در مرحله بعدی با شورش و رقیب‌تراشی بر سلطنت و مداخله در امر دیوانیان موجبات ضعف و زوال ارکان سلطنت سلجوقی را فراهم ساختند.

پیشینه پژوهش

بحث اقطاع در نزد پژوهشگران اروپایی، که پیشگام مطالعات در این زمینه هستند، به نوعی تحت تأثیر نظریه شیوه تولید آسیایی قرار گرفته و بیشتر پژوهشگران از جمله ویتفولگ و پری اندرسون تحت تأثیر آن نظریه مسئله زمین‌داری جهان اسلام را مورد ارزیابی قرار داده‌اند. آنان با نگرشی تعمیمی خود بین اقطاع دو راه خلافت عباسی و بویهی و سلجوقی تا نظام جاگیر و سیورغال مغولی و تیمار عثمانی تفاوت خاصی قائل نشده‌اند و براساس میزان آب و زمین، نوع و ماهیت حکومت آن را فردی استبدادی یا مطلقه قلمداد کرده‌اند. در واقع آنان بین زمین‌داری و سیاست رابطه لازم و ملزومی ایجاد کردند. این پژوهش‌ها علی‌رغم راهگشا بودن برای شناخت مناسبات زمین‌داری توان نظری لازم را برای تبیین رابطه سیاست و اقتصاد در ایران ندارند. از این رو، ممکن است پژوهش‌ها را دچار نوعی انحراف «نظریه‌زدگی» کنند. در ضمن درباره مسئله این مقاله که تبیین رابطه اقطاع در انحطاط ارکان سیاسی است مطلبی ارائه نداده‌اند و بیشتر تمرکز نظری این دسته معطوف به تأثیر زمین‌داری بر پیدایش و تداوم دولت‌هاست نه تضعیف و انحطاطشان. در باب اقطاع‌داری، تألیفاتی چند به‌وسیله پژوهشگرانی چون کارل هنریش بکر، کلود کاهن و آن. لمبتون صورت گرفته است. بکر در مقاله‌ای با عنوان «فتودالیتة اسلامی» در مجله تحقیقات اسلامی^(۱) گزارش مستندی

1. k. h. beker, (1936) "la Feodalite islamique" Revue des etudes islamiques, v.10

لازم به توضیح است که نگارندگان به منبع فوق دسترسی نداشته، مطالب را از اثر لمتون اقتباس نموده‌اند.

درباره زمینداری در جهان اسلام داده که رهنمودهای مناسبی برای تحقیقات غیرمارکسیستی فراهم کرد. کلود کاهن پژوهشگر برجسته تاریخ عثمانی نیز به دلیل علاقه به تیمار عثمانی و در جهت یافتن ریشه‌های تاریخی و اسلامی آن مقاله‌ای با عنوان «اقطاع» به رشته تحریر درآورد (۱۹۳۶م) که در آن توضیحاتی در باب ماهیت و ویژگی‌های این نظام داده است. دو پژوهش بالا نگاهی کلی ناظر بر پیدایش و ریشه‌های تاریخی اقطاع‌داری داشته و به تأثیر آن در تضعیف و انحطاط توجهی نکرده‌اند. این نوشته‌ها تأثیر قابل توجهی در بحث زمینداری در کلیت و اقطاع‌داری در جزئیات رویکرد تحلیلی لمبتون گذاشته است. پژوهش‌های ایرانی بیشتر تحت تأثیر نظرات لمبتون است. او در تألیفاتی چون «مالک و زارع در ایران» (۱۳۳۹ش)، «تداوم و تحول در دوره میانه» (۱۳۷۲ش) و مقالاتی چون «ساختار درونی امپراتوری سلجوقی» (۱۳۶۶ش)، «تکامل اقطاع در ایران قرون وسطی» (۱۳۴۶ش) و همچنین مقاله «اقطاع» (۱۹۸۲م) در دائرةالمعارف ایرانیکا به توضیحاتی در توصیف و تحلیل انواع اقطاع و اقطاع‌داری و تداوم آن در قالب‌های دیگر در دوره مغول و قاجار پرداخته است، اما این پژوهشگر نیز چندان توجهی به نقش این مقوله در تضعیف و فروپاشی ساختار قدرت سلجوقی که موضوع این مقاله است نداشته‌اند. عباس ولی (۱۳۸۰ش) آخرین پژوهشگری است که به مسئله اقطاع‌داری با رویکرد مارکسیستی و براساس نظریه شیوه تولید آسیایی پرداخته است. ایشان با نقد نظرات پیشین از جمله اندرسون، کاهن و لمبتون سعی کرده تبیینی دقیق‌تر از نظریه تولید آسیایی در مورد ایران ارائه دهد. با عنایت به گستردگی موضوع این مقاله از پرداختن به تأثیرگذاری اقطاع در انحطاط، بیشتر تمرکز خود را به اقطاع نظامی قرار داده است تا ضمن اجتناب از تکرار مطالب به بررسی و تحلیل دو متغیر مورد نظر بپردازد که تاکنون توجهی به این مقوله نشده است.

۱- اقطاع به مثابه واگذاری حکومت موروثی به ملک‌ها

از میان اقطاع پنجگانه برشمرده اقطاع عشیرتی و دیوانی (سیاسی) بیش از سایرین زمینه لازم برای تبدیل شدن به حکومت موروثی را دارا بود. این واگذاری در ابتدا متأثر از آداب و رسوم دشت بود. طغرل در ابتدای ورود خویش، نواحی شرقی (خراسان و سیستان) و جنوبی (کرمان و فارس) ایران را به اعضای خاندان خویش اعطا کرد و در دوره سلاطین بعدی نیز برخی نواحی مفتوحه غربی در آسیای صغیر و شامات به اعضای خاندان واگذار شد. این نوع واگذاری را در نگاه مقدماتی می‌توان ناشی از نوعی رویکرد به تقسیم‌غنایم به شیوه استپی دانست. این اقطاع‌ها، مقتضیات حکومتی کوچک چون تشکیلات درباری، دیوانی و لشکری را برای صاحبان آن فراهم

می‌کرد (جوینی، ۱۳۲۹: ۱۸-۱۹)، بنابراین می‌توانست با تضعیف حکومت موجبات استقلال طلبی آنها و تشکیل حکومت‌های موروثی را فراهم کند، اما از آنجایی که حکومت سلجوقیان را در حصار امنیت برآمده از حضور ایشان در ولایات خویش قرار می‌داد و زمینه توسعه متصرفات را نیز فراهم می‌ساخت، حاکمان در مرکز حکومت خویش ابقا می‌شدند. براین اساس واگذاری خراسان به ملک سنجر توسط برکیارق (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۲۶۳/۱۰؛ دیوان المبتدا و الخبر، ۱۴۰۸ق: ۳-۵۹۸-۶۰۱)، کرمان به ملک قاورد و فرزندان او، آسیای صغیر به سلیمان و شامات به ملک تتش، با وجود نافرمانی‌های گاه‌به‌گاه ایشان برقرار ماند.

خراسان، نخستین ولایت مفتوحه به دست سلجوقیان، سرزمینی مرزی در برابر قراخانیان و غزنویان بود. قاورد مرزهای جنوبی و جنوب شرقی را در مقابل دزدان دریایی و کردان شبانکاره، حاکمان صفاری سیستان و غزنویان جنوب افغانستان محافظت می‌کرد (کرمانی، ۱۳۸۶: ۳۳۰-۳۴۴) و سلجوقیان روم و شام هم امنیت مرزهای غربی را در برابر فاطمیان و جنگ‌های صلیبی تضمین می‌کردند.

باید گفت: واگذاری حکومت مناطق بر اساس سنت استیسی به بیگ‌ها و ملک‌ها، به نوعی، رویکرد فدرالی یا دموکراسی خام عشیرتی را به نمایش می‌گذاشت و با اقطاع تفاوت داشت، اما با توسعه نظام دیوانی و رواج اقطاع، ماهیت واگذاری‌های عشیرتی به اقطاع تغییر کرد تا قدرت کنترل و نظارتی حکومت بر آنها بیشتر شود؛ چرا که اقطاع، موروثی نبود و سلطان می‌توانست هرگاه اراده کند آن را پس بگیرد. کرمان که پیش‌تر - با رسوم دشت - به عنوان سهم به قاورد واگذار گردیده بود، بعد از شورش و قتل او در اختیار حکومت قرار گرفت و بعد از گذشت دو سال به اقطاع فرزندان او داده شد (همان: ۳۵۸). در این نوع واگذاری، اهداف دیگری نیز همچون مجاملت و دلجویی از ملک‌هایی که به جانشینی انتخاب نشده و شورش آنها محتمل بود، وجود داشت (بنداری، ۱۳۵۶: ۵۵-۵۴).

۲- اقطاع دیوانی (سیاسی)

اقطاع دیوانی، استعداد و زمینه تبدیل به عامل نابسامانی و ایجاد مشکل برای حکومت را دارا بود. سیاست انعطاف‌پذیری که طغرل نسبت به برخی از حاکمان سلسله‌های کوچک در پیش گرفت و با دریافت مال‌المصالحه و مالیات سالانه حکومت ایشان را غالباً به صورت ضمان ابقا کرد، چه بسا ناشی از فقدان کارگزارانی کافی و آموزش دیده بود که به خدمت سلاطین غزنه درآمده و پس از گذشت بیش از یک دهه از تسخیر ولایات ایران، دربار سلجوقیان را از وجود مردان کافی و

کاردان محروم کرده بود (ابن‌فندق، بی‌تا: ۱۲۰). چنان‌که در نواحی ساحلی دریای خزر؛ امیران زیاری در طبرستان و گرگان، اسپهبدان باوندی در ساری، پادوسبانیان در رستمدر، رویان، نور و کجور (مرعشی، ۱۳۶۱: ۹۳-۹۴ و ۱۵۸) و سلاریان در دیلم (ابن‌اثیر، همان: ۵۷/۹-۵۸) توانستند تا مدت‌های مدیدی به حیات خود ادامه دهند و حکومت حاکمان آذربایجان و جزیره و دیاربکر (همان: ۶۳۰/۹) و حاکمان کاکویی در همدان و اصفهان نیز برای مدتی ابقا شد. طغرل یزد و ابرقو را به اقطاع ابومنصور فرامرز کاکویی (همان: ۵۵۱/۱۰) و ارجان را به اقطاع هزارسب از امیران دیلمی داد (سبط‌بن جوزی، ۱۳۷۰: ۸/۱)، در نواحی غربی، حکومت‌های بنی‌مزید در حله، بنی‌عقیل در موصل و بنی‌مرداس در حلب، چون بر مسیرهایی که به آناتولی، ارمنستان و غرب ایران می‌رسید، مسلط بودند و از طرفی در مناطق حایل میان سلجوقیان و فاطمیان قرار داشتند، برقرار ماندند (باسورث، ۱۳۸۵: ۳۲). البته سلجوقیان برخی ولایات ایشان را تصرف کردند و کوشیدند با واگذاری برخی از دیگر شهرها به اقطاع آنها، این امر را تحت نفوذ خود در آورند. این نوع واگذاری در نظر موروثی نبود، اما عملاً آنها دارای حکومت موروثی بودند و سلاطین سلجوقی نیز چاره‌ای جز تأیید آنها به عنوان والی مقطع نداشتند. آنان نه توان نظامی لازم را برای کنترل دائمی و تبدیل قلمروشان به متصرفات دایمی دارا بودند و نه می‌توانستند با تأیید استقلال آنان از منافع‌شان برای همیشه چشم‌پوشی کنند. از این رو، واگذاری اقطاع برای آنان پوششی بر این ضعف بود. این‌گونه نبود که سلطان هرگاه اراده می‌کرد می‌توانست آن را پس بگیرد، هرگاه سلطان سلجوقی اراده می‌کرد می‌توانست منافع و قلمرو آنان را با رقبای خاندانی خود آنها یا سپاهیان سلجوقی تهدید نماید و قلمروشان را متصرف و به فردی دیگر از همان خاندان واگذار کند، اما در عمل این حاکمان نیز در دهه‌های آینده با داشتن سپاه، توانایی مالی، تشکیلات و قلمرو مستقل دور از پایتخت سلجوقیان و مشروعیت و ریشه تاریخی حکمرانی در آن مناطق در جهت منافع خویش حرکت نمودند و غالباً در مقابل حکومت قرار گرفتند (ابن‌جوزی، ۱۴۱۵: ۴۲۴/۹-۴۲۷).

۳- اقطاع نظامی به مثابه واگذاری موقتی حکومت ولایات به امیران

سپاهیان عشیرتی سلجوقی پس از گذشت بیش از چند دهه از این حکومت نتوانسته بودند خود را با ویژگی‌های یک سپاه ثابت هماهنگ کنند. عادت همیشگی ایشان به غارت و خودسری‌های آنها برای کسب استقلال مانع تمرکز و استقرار حکومت سلجوقی می‌شد (یوسفی‌فر، ۱۳۸۳: ۶۳۳). این گروه همراه با دیگر سلجوقیانی که نتوانسته بودند سهمی از حکومت بیابند و دیگر غزه‌هایی که از

مرزهای بی‌سامان شرقی به طور مستمر وارد این سرزمین می‌شدند، در جبهه مشترک علیه حکومت مرکزی گرد می‌آمدند و نظم سیاسی را بر هم می‌زدند، بنابراین خواجه نظام‌الملک با مدیریت داهیانۀ خویش، نهاد سپاه را ایجاد کرد تا تکیه‌گاهی قابل اعتماد برای خنثی کردن شورش‌های داخلی و تجاوزات خارجی بیابد و از طرفی طرح بسط دادن مرزهای غربی را نیز به مورد اجرا درآورد. به دنبال این اندیشه، سپاهی از غلامان و مزدوران از ملیت‌های مختلف ترک، ارمنی، یونانی، عرب، کرد و قفقازی شکل گرفت (نظام‌الملک، ۱۳۷۱: ۱۲۲). وفاداری غلامان نسبت به ولی‌نعمتان خویش، حضور آنها را در ساختار سپاه ضروری ساخت و نظام تربیت غلامان که مجالی بود تا آنها را براساس میزان لیاقت و شایستگی در سلسله‌مراتب قدرت طبقه‌بندی کند، احیا گردید (همان: ۱۲۷). امیر غلامان ابزار نظامی و مهره‌ای وفادار گردیدند که در آینده‌ای نزدیک، پایه اصلی قدرت سیاسی و اقتصادی سلطان را تشکیل دادند.

مسئله تأمین مالی برای پرداخت حقوق سپاهیان و در اختیار داشتن منابع لازم، برای خواجه دغدغه دیگری بود. با دریافت مالیات و حق ضمان شهرها، حقوق بخشی از سپاه به نقد داده می‌شد و بخشی از حقوق آن‌ها هم به صورت حواله و برات پرداخت می‌گردید. گاهی هزار دینار برای یک سرباز تعیین می‌شد نیمی از آن به شهرهای روم و نیمی به دورترین شهرهای خراسان حواله می‌شد (بنداری، همان: ۶۷). در کنار این شیوه‌ها واگذاری اقطاع نیز مورد توجه قرار گرفت.

بنابر عقیده بنداری، نظام‌الملک مبدع اقطاع بود (همان). کاهن و به تبع او لمبتون ضمن نقد این موضوع، مبدع بودن خواجه را در واگذاری اقطاع انکار می‌کنند و معتقدند که واگذاری اقطاع در دوره سلجوقی در ادامه عملکرد بویه‌یان و برای بهره‌بردن از مالیات شهرها بود و در آن نوآوری دیده نمی‌شد (لمبتون، ۱۳۳۹: ۱۲۰-۱۶۲؛ Cahen: 3/1088-89).

کاهن و لمبتون واگذاری اقطاع را به علت مشکلات مالی سلجوقیان می‌دانند و اظهار می‌کنند که با گسترش تدریجی افراد سپاه به منظور لشکرکشی‌های متعدد و افزایش نیاز مادی آنها، دستگاه دیوانی از تأمین مواجب نقدی سپاه بازماند، بنابراین خواجه این مشکل را با واگذاری اقطاع به سران نظامی حل کرد، اما به واقع این ثروت‌های موجود در ولایات و محصولات و عواید کشاورزی بود که عواید دولت و خزانه کشور را تأمین می‌کرد. در کشوری که مشکل عمده، اقتصادی است، سکه‌های زر و سیم که حقوق لشکریان با آن داده می‌شود، به اندازه محصولات کشاورزی ارزش مالی دارد. پس چگونه ممکن است حکومتی که خزانه خود را ناتوان از پراخت مواجب سپاهیان می‌بیند، بتواند با تبدیل آن به اقطاع که سرچشمه اصلی ثروت‌های خزانه است، مشکل مالی را حل کند؟ از دگر سو اگر دولت خواجه مشکلات مالی داشت، چگونه میراث

ملکشاه بیست و یک هزار تومان زر سرخ رکنی — معادل دویست و ده میلیون دینار — (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۳۹) و به‌روایتی دیگر دویست و پانزده میلیون دینار زر سرخ بود که پررونق‌ترین خزانه سلسله سلجوقیان به حساب می‌آمد (مستوفی، ۱۳۸۱: ۸۳).

پس باید رویکرد به مسئله اقطاع و فلسفه واگذاری آن را علاوه بر تأدیه حقوق نظامیان در امر دیگری جستجو کرد. به نظر می‌رسد باید بین اقطاع به‌مثابه پرداخت حقوق نظامیان و اقطاع به منزله حکمرانی، تفاوت قائل شد. بدین معنی که باید دو مقوله بالا را از هم تفکیک کرد. آنچه حکومت مرکزی واگذار می‌کرد، حکومت ولایات به امیران نظامی بود و آنچه موجب اشتباه پژوهشگرانی برجسته همچون کاهن و لمبتون شده این است که آنها بین والی‌گری و اقطاع تفاوتی قائل نشده‌اند و تصور کرده‌اند که واگذاری والی‌گری همان اقطاع است، درحالی که در ولایات واگذار شده به والی، انواع زمین‌ها از جمله زمین‌های شخصی و اوقافی نیز وجود داشت که حکومت را در واگذاری آنها حقی نبود. در منابع تاریخی از وجود زارعان و دهقانان و مالکان یاد شده است که به معنی دارنده و صاحبان زمین‌های خصوصی بود. اشتباه دیگر مستشرقان این بود که آنان زارع را به معنی کشت‌کننده در روی زمین بدون داشتن حق مالکیت تصور کرده‌اند، درحالی که اسناد بازمانده در منشآت این نظر را رد می‌کنند. این اشتباه موجب شده تا برخی از شرق‌شناسان با استناد به نظریه شیوه تولید آسیایی حکومت‌های شرقی و اسلامی را جزء حکومت‌های استبدادی و مطلقه قلمداد کنند (اندرسون، ۱۳۹۰؛ ولی، ۱۳۸۰). آنچه حکومت مرکزی واگذار می‌کرد حکومت ولایات بود که یک امر سیاسی و نظامی تلقی می‌شد. در بین این واگذاری‌ها اقطاعات افراد دیگر نیز ممکن بود واقع شده باشد. حکومت مرکزی در کنار این واگذاری، والی را موظف می‌کرد بخشی از درآمد را هزینه نگهداری سپاه و صرف امور دیوانی و نظامی از جمله قلعه‌سازی و گردآوری علوفه و غیره نماید و بخشی از آن را در همان منطقه به اقطاع والی می‌داد؛ یعنی ایشان در قبال حکمرانی بایستی بخشی از درآمد را برای امور شخصی خودش دریافت کند. این بخش از واگذاری برای شخصیت حقوقی والی بود نه شخصیت حقیقی والی. در عتبه‌الکتابه فرمانی از دربار سنجر برای «تقلید ولایت گرگان» وجود دارد که وجود اقطاعات شخصیت حقوقی دیگر در قلمرو گرگان را یادآوری می‌کند و مقطعان را در کنار سایر گروه‌های اجتماعی فعال در گرگان می‌داند و وظیفه والی را نظارت بر اقطاعات دیگر می‌شمرد: «در معنی اقطاعات مقطعان نظری شافی کند هر کس که در خدمت است اقطاع او بر موجب مشروع قدیم مقرر دارد و اگر کسی تغلیب و تبسطی کرده باشد و در زیادت آنچه او را فرموده‌ایم بی‌اجازت برادر عضدالدین و بی‌فرمان ما تصرفی کند بازستاند... بجملگی نگاه دارد و بی‌فرمان و توقیع ما هیچ کس را تمکین

تصرف ندهد» (جویی، ۱۳۲۹: ۳۰-۳۲). براساس این سند آنچه واگذار شده حق مالکیت نیست، بلکه حق حکومت، حق بهره‌برداری و حق نظارت بوده است و در سند دیگری از «اقطاع و ناپاره» یاد شده است (همان: ۸۴). با فتوحات سلجوقیان و گسترش مرزهای جغرافیایی امپراتوری، تعدد سپاه و گسترش دیوانی، خواجه چاره کار را در آن دید که با تمرکززدایی کم‌رنگ از مرکز و محول کردن برخی اختیارات به ولایات دور و مرزی، بار سنگین اداره امور لشکر و نظارت بر امور را در قلمرو امپراتوری تقسیم کند. این امر با واگذاری اقطاع این ولایات به امیران نظامی میسر شد؛ چنانچه ملک‌شاه هنگام اقامت در خاک روم و شام، حکومت بخشی از متصرفات سلجوقی را بین غلام‌امیران خود تقسیم کرد تا هم پاداش خدمات آنها را بدهد و هم اداره متصرفاتی با آن وسعت که از جیحون تا انطاکیه واقع بود، آسان گردد (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۲۰). همچنین با واگذاری حکومت شهرها به اقطاع نظامیان مرز میان اقطاع و والی‌گری را درهم آمیخت.

این واگذاری‌ها مزایای دیگری نیز داشت: اول اینکه سپاهیان برای دریافت حق و حقوق خود به مرکز سلطنت مراجعه نمی‌کردند، چرا که رفت و برگشت سپاهیان به مرکز حکومت موجب صرف وقت، هزینه‌های زیاد و خستگی و فرسودگی سپاه می‌شد. از سوی دیگر این سپاه عظیم در حرکت‌های متعدد خود به مرکز در بین راه ساکنان شهرها و روستاها را از چپاول و غارت‌های خود بی‌بهره نمی‌گذاشت و بنابر گفته راوندی اقطاعت ایشان «در بلاد ممالک پراکنده بودی تا به هر طرف که رسیدندی ایشان را علوفه و نفقات مهیا بودی» (راوندی، ۱۳۶۲: ۱۳۱). دیگر اینکه با استقرار سپاهیان در مرزها عکس‌العمل آنها هنگام جنگ‌ها سریع‌تر بود و سلطان می‌توانست در وقت مقتضی با سپاهیان مستقر در مرکز به یاری آنها بشتابد.

کاهن برخلاف لمبتون، اقطاع سلجوقی را مشابه تیول می‌داند و معتقد است که وقتی حکومت سلجوقیان رو به ضعف نهاد، حاصلی که از آن برآمد، ولایات اقطاعی را شبیه به نظام ارباب و رعیتی نمود که در آن رعیت وابسته به ارباب بوده، تحت پوشش حمایت او قرار می‌گرفت و ارباب می‌توانست در صورت عدم پرداخت مالیات، او را اخراج کرده اراضی او را غصب کند (لمبتون، ۱۳۷۲: ۱۰۹-۱۴۲؛ Cahen: 3/1088-89).

نقش امیرمقطعان سلجوقی در تضعیف ارکان حکومت

در دوره سلجوقی می‌توان سه دوره مشخص اما درهم‌تنیده در سیر قدرت‌گیری عناصر نظامی مورد شناسایی قرار داد: اول قدرت‌گیری بیگ‌های عشیرتی، دوم قدرت‌گیری نظامیان بومی ایرانی و مرحله سوم قدرت‌گیری غلام - سپهسالاران (مقطعان نظامی) بود. ورود دسته اخیر به عرصه سیاسی

از میانه دوره سلجوقی آغاز گردید و در دهه‌های پایانی از طریق شورش و ایجاد ساختار موازی با سلطنت و دخالت در دیوان‌سالاری زمینه انحطاط و زوال قدرت سیاسی را فراهم نمودند.

الف) امیرمقطعان از شورش علیه سلطنت تا ایجاد ساختارهای موازی با آن

امیرمقطعان سلجوقی در شورش علیه سلطنت، شیوه‌های مختلفی را دنبال می‌کردند: برخی چون امیر اُتر، حاکم فارس شخصاً در صدد ادعای سلطنت برآمدند (ابن اثیر، همان: ۲۸۱/۱۰-۲۸۲). برخی امیران مانند گردبازو، عباس، بوزابه و دیگران با توسل جستن به ملک‌های سلجوقی عراق در پی شورش برآمدند و برخی امیران نیز با توسل به خلافت با اصل و اساس حکومت سلجوقی مخالفت ورزیدند؛ اما از طرفی نمی‌توانستند به دلیل عدم دسترسی به ملک‌های سلجوقی عراق از آنها برای شورش علیه سلطان بهره بگیرند، بنابراین به خلیفه یا ملک‌های سلجوقی شام یا روم متوسل شدند (ابن عبری، ۱۳۷۷: ۲۷).

امیران لشکری که همواره ملازم رکاب بودند و اسامی ایشان در جراید دیوانی ثبت بود، ۴۶ هزار نفر (راوندی، همان: ۱۳۱) و به روایتی ۵۰ هزار نفر (نیشابوری، همان: ۳۲) بود. به سال ۴۷۹ق امرای مقطع که نظام‌الملک در اولین دیدار ملک‌شاه از بغداد، آنها را به خلیفه معرفی کرد و شرح حال مختصری از محل اقطاع ایشان همراه با تعداد سربازان در اختیارشان داد، بیش از ۴۰ نفر بودند (بنداری، همان: ۹۰). می‌توان فرض کرد که هر امیر نظامی حدود ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ سرباز مزدور داشت. با مدیریت خواجه، حکومت مناطق مرزی شمال‌غرب، غرب و جنوب‌غرب، که می‌توان آن را به صورت هلالی از نقشه جغرافیایی قلمرو سلجوقی ترسیم کرد، در اختیار نظامیان قرار گرفت تا امنیت را در مرزها برقرار کنند، اما با آغاز بحران‌ها بعد از ملک‌شاه به مرور این نوار مرزی از قلمرو آنان منتزع گردید.

واگذاری اقطاع نظامی به امیران، تشکیل حکومتی را بسان حکومت مرکزی در ولایات اقطاعی ممکن می‌نمود و در آینده‌ای نزدیک آنها که خویشتن را هم‌سطح حکومت مرکزی می‌پنداشتند، سلطنت را به چالش کشیدند. البته باید گفت که سلاطین دهه‌های پایانی گاهی ۲۰۰۰ نیروی شخصی نداشتند و همه نیروهای آنها بیش از اینکه به سلطان وفادار باشند، به امیرمقطع نظامی وابسته و وفادار بودند. به واقع امیران با داشتن نیروی نظامی و قدرت اقتصادی که برآمده از اقطاع بود، از ساختارهایی موازی با سلطان برخوردار شدند و توانستند با داشتن توان مالی برای خود سپاه قدرتمندی را تشکیل دهند، چنان‌که جاوولی ۱۲ هزار سپاه زره‌پوش را علاوه بر سپاه ارانیه و ارمینیه به خدمت گرفته بود (همان: ۲۴۱) و اینانج نیز سپاهی ۱۰ هزار نفری از غلامان داشت که

هیچ پادشاهی نداشت. او نیازمندی‌های ایشان را از نفقه گرفته تا امور دیگر را تأمین می‌کرد (حسینی، همان: ۱۷۷). در اختیار داشتن چنین لشکریانی می‌توانست نتیجه هر منازعه‌ای را در مقابل سلطان به نفع امیر رقم بزند، بنابراین در اواخر حکومت سلجوقیان سرنوشت سلطنت، بیش‌ازپیش به دست امیرمقطعان افتاد و میان سران سپاه سلاطین و دیگر امیران سلجوقی براساس منافع چنددستگی و اختلاف بروز کرد. امیرمقطعان براساس میزان قدرت اقتصادی و نظامی خود می‌توانستند بر سایر امیران مقدم شده، سرنوشت حکومت را رقم بزنند؛ چنان‌که بعد از مرگ سلطان محمد، امیر گردبازو که از بزرگ‌ترین خادمان و مقطعان سلجوقی بود، با استصواب اینانج که به لحاظ کثرت مال و سپاه بر دیگر امیران برتری داشت - سلیمان را به حکومت دعوت کرد (همان: ۳۴۵-۳۴۷) و حتی با نمایان شدن ناتوانی سلیمان در اداره امور کشور و پرداختن او به خوشگذرانی، موجبات قتل او به دست گردبازو فراهم گردید.

ب) از سیاست نامشخص دولت مرکزی تا تحدید گستره قلمرو سلجوقی توسط مقطعان

مرگ زودهنگام و غیرمنتظره ملکشاه و ابهام در مقام جانشینی، اولین و مهم‌ترین معضلی بود که بعد از مرگ او آغازی را بر پایان این حکومت رقم زد. اکنون سرنوشت سلطنت با عملکرد امیران قدرت طلب گره خورد بود اما آنان سیاست مشخصی در قبال مقطعان ارائه ندادند (همان: ۱۴۰-۱۴۱). امیرمقطعان سلجوقی که خود را به شخص ملکشاه وفادار می‌دانستند، و نه به ساختار سلطنت؛ در مدتی کوتاه این جایگاه را مورد طمع قرار دادند و کوشیدند کنش‌های سیاسی خویش را براساس منافع مالی خود تنظیم کنند. اوج منفعت‌طلبی امیران و تغییر مواضع سیاسی چندباره گاه به نفع سلطان و گاه علیه آن را - در کوتاه‌ترین فاصله زمانی - می‌توان در جنگ‌های پنج‌گانه محمد و برکیارق پی‌گرفت (ابن‌ثیر، همان: ۳۲۹-۳۳۹). این جنگ‌ها مجالی را برای قدرت‌گیری امیرمقطعانی چون اسماعیل بن ارسلان‌جاق فراهم نمود. او توانست شهرهایی چون بصره و واسط را به تصرف خویش درآورد (همان: ۳۳۸-۳۳۹). در این دوره با قدرت‌گیری امیران و تلاش‌های گریز از مرکز آنها، نقش دودمان‌های ترک برجسته‌تر شد. برخی خاندان‌ها مانند فرزندان سکمان قطبی در حصن کیفا، ارمنستان و خلاط، فرزندان برسق در خوزستان و فرزندان ارتق در ماردین، میافارقین، دیاربکر و حلوان توانستند اقطاع خویش را غصب و در منازعات سیاسی ایفای نقش نمایند (یوسفی، ۱۳۸۵: ۱۴۵).

روند قدرت‌گیری مقطعان با برقراری حکومت سلطان محمد بن ملکشاه کاهش یافت (همان: ۳۷۲). امیرمقطعان ولایاتی چون موصل و جزیره، نصیبین و رحبه تلاش می‌کردند با قرار دادن

ولایات خویش در پناه حمایت سلجوقیان روم، سلجوقیان شام و حتی فرنگیان، آن را در مقابل سلطان حفظ کنند (ابن اثیر، همان: ۴۲۸/۱۰-۴۲۹)، بنابراین سلطان محمد بر آن شد با جابه‌جایی مقطعان، سلطهٔ خویش را دوباره برقرار کند، چنان‌که به دلیل اهمیت سوق‌الجیشی موصل در مقابله با فرنگیان، سلطان محمد امیران نافرمان آن را که از پرداخت مالیات امتناع می‌ورزیدند، پی‌درپی تعویض کرد و امیرانی چون جگرمش، جاولی، مودود بن آلتون‌تگین، آقسنقر برسقی و جیوش بیگ حکومت این شهر را به‌دست گرفتند (همان: ۴۵۷/۱۰ و ۵۰۴ و ۵۸۸).

اما پس از مرگ محمد، امیرمقطعان دوباره وارد عرصهٔ قدرت‌گیری شدند و نسبت به محمود طمع ورزیدند تا خزانهٔ پدری‌اش را متفرق نمودند و باقیماندهٔ اموال او را به صورت اقطاع در اختیار خویش گرفتند (بنداری، ۱۳۵۶: ۱۴۳).

آنچه مهم‌ترین ضربه را از این پس بر تمرکز حکومت سلجوقیان وارد کرد، تکه‌تکه‌شدن حکومت به دست سنجر و واگذاری آن به شکل اقطاعات به ملک‌های سلجوقی بود. به‌واقع این اقدام، نیروهای معارض سلطنت چون ملک‌ها و امیرمقطعان را بیش‌ازپیش علیه سلطان فعال نمود. سنجر مازندران، طبرستان، قومس، دامغان، ری و دماوند و اطراف را به اقطاع خود درآورد و مرکز ثقل حکومت را به جانب شرق منحرف کرد. او ساوه، آبه، سارق، سامان، قزوین، ابهر، گیلان، دیلم و طالقان را به اقطاع ملک طغرل داد و تمام ولایت فارس و بخشی از ولایت خوزستان و حتی پاره‌ای اصفهان را به اقطاع ملک سلجوق درآورد. امیر دبیس توانست بر بصره و مضافات آن چون بطایح، هیت، انبار، اطراف فرات، رحبه و عانه مسلط شود و شهرهای موصل، نصیبین و شاپور هر کدام به تصرف امیری درآمد (همان: ۲۹۱). با این اقدام، سنجر در دوران حکومت (محمود، طغرل، مسعود و محمد) ادارهٔ امور حکومت سلجوقی ایران را تحت سیطرهٔ خویش درآورد و با دخالت در امور سیاسی چون انتخاب وزرا و واگذاری اقطاع به امیران، موجب ازهم‌پاشیدگی هرچه بیشتر نظم سیاسی گردید. بنابراین ولایات اندکی برای سلطان محمود باقی ماند که آن را هم برای جلب نظر امیران خویش به آن‌ها داد که درآمد آن‌ها کمتر از مخارج برداشت محصول بود (همان: ۱۵۵-۱۵۶).

به زودی در مرزهای غربی سه مُقطع و رقیب ستیزه‌گیر یعنی دبیس و خلیفه (ابن جوزی، همان: ۲۲۱/۱۰-۲۲۴) و زنگی (ابن اثیر، همان: ۲۲/۱۱-۳۶) برابر حکومت محمود قد علم نمودند و با گردآوری سپاه و عدم پرداخت مالیات، اقدام به تصرف شهرها و ولایات و حتی منازعهٔ رودررو با سلطان نمودند. چنان‌که دبیس با تحریک ملک‌ها به شورش (ابن جوزی، همان: ۱۶۸/۱۰)، تحریک سنجر برای لشکرکشی به عراق (ابن اثیر، همان: ۵۴۸/۱۰-۵۵۳؛ بدایهٔ و النهایه، ۱۴۰۷: ۱۲-۱۸۴-

۱۹۵؛ تاریخ اسلام، ۱۴۱۳ق: ۲۷۶/۳۵)، همکاری با فرنگیان برای تصرف شهرها (ابن اثیر، همان: ۶۲۳/۱۰-۶۲۴) و منازعه با خلیفه (ابن جوزی، همان: ۱۸۶/۱۰) در صدد مقابله با حکومت محمود برآمد.

امیران به ویژه اتابکان با کاهش تمرکز حکومت تبدیل به وزنه‌های قابل‌ی برای رویارویی با حکومت شدند، چنان که هنگامی که قراجه‌ساقی با دستاویز قرار دادن سلجوقشاه اقدام به شورش نمود، در پاسخ به سنجر که «از جنگ با من به چه امید داشتی؟» اظهار کرد: «امیدوار بودم تو را بکشم و به جای تو سلطانی را به تخت بنشانم که بر او فرمانروایی کنم» (ابن اثیر، همان: ۶۷/۱۰-۶۸). پدیده جالب دیگری که همان حضور بیش از یک ملک در منازعات بود از این دوره برجسته تر گردید، چنان که ملک مسعود گاه در کنار ملک سلجوق (بنداری، ۱۳۵۶: ۱۸۵-۱۸۹) و گاه در کنار ملک داود (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۳۰-۱۳۷) علیه طغرل دست به شورش می‌زد.

پ) مقام اتابکی ابزاری در دست امیرمقطعان برای سلطه بر سلطنت

تعدد شورش‌ها و حضور مدعیان کثیر سلطنت، دوره حکومت مسعود را از پرهیاهوترین دوره‌ها نمود. مقام اتابکی دستاویز قابل قبولی بود که امیران توانستند با توسل جستن به آن، به تدریج قدرت را از دست ملک‌ها خارج کنند و تنها از ملک‌ها به عنوان وسیله‌ای برای توجیه قدرت‌گیری خود بهره ببرند (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۳۰-۱۳۷). بنابراین کسب مقام اتابکی یک یا چند ملک عموماً رقابتی را میان امیران برپا می‌کرد و به جابه‌جایی امیرمقطعان در ولایات اقطاعی سرعت بیشتری می‌بخشید (یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۴۵). از اواسط حکومت سلطان مسعود به تدریج با کاهش قدرت نظارتی او، تسلط و دخالت امرا در امور به اوج خود رسید.

دوقطبی بودن قدرت سلجوقیان به مرکزیت خراسان نیز موجب می‌شد امیرمقطعانی چون زنگی و دبیس از سنجر به عنوان مرجعی برای حفظ موجودیت خویش و مقابله با مسعود بهره بگیرند (بنداری، ۱۳۵۶: ۲۴۳-۲۴۴). شایع‌ترین عارضه سیاسی که از دوره حکومت مسعود، بسیاری از منازعات و رقابت امیران را با یکدیگر و با سلطان رقم می‌زد، حسادت امیران به پایگاه امیری بود که بر قدرت سلطان مستولی شده بود. این امر موجب تلاش آنها برای برتخت‌نشاندن سلطانی دیگر می‌شد (راوندی، همان: ۲۲۳)، چنان که خاصبک، امیری ترکمانی بود که مسعود او را تا حکومت‌داری بالا کشیده و با واگذاری اقطاع کاغذکنان میانه، فرمانده در کارها و بازدارنده افراد نموده بود (نیشابوری، همان: ۵۹-۶۰). این موضوع با تحریک حسادت امیران و شکایت آنها به جاولی موجب روی گردانی امیر مزبور از سلطان گردید (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۴۵-۱۴۷).

حمایت امیرمقطعان از مسعود و یا مقابله با او، با تأمین و تضمین منافع ایشان ارتباط می‌یافت. مقطعان نواحی شمال‌غربی (ابن‌اثیر، همان: ۲۱۶-۲۱۷ و ۱۱۹-۱۲۰ و ۹۲-۹۳) و حاکمان ری و فارس (همان: ۱۲۳-۱۲۴) که برای به دست آوردن و یا حفظ اقطاعات با هم رقابت داشتند، در ابتدا منافع خود را در همراهی با سلطان دیدند، اما به‌زودی در مقابل سلطان قد علم کردند. قتل آنها به دست مسعود نیز تنها سلطه موقت او را بر این ولایات برقرار نمود و به‌زودی این ولایات به دست دیگر امیرمقطعان غصب گردید. سلغریان بر فارس مستولی شدند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۵۷) و قدرت ایلدگزیان و احمدیلیان به مرور در آذربایجان تمرکز یافت و سلطه سلجوقیان بر نواحی شمال‌غربی از بین رفت.

خلفا نیز به مرور در شورش امیران نقش فعال‌تری یافتند. آنها هر بار که مقام خود را از جانب سلجوقیان در خطر می‌دیدند، با تحریک امیران برای حمایت از حکومت سلطانی جدید، خود را از مواضع خطر می‌رهانیدند (بنداری، همان: ۳۴۳). آنها در دوره حکومت مسعود جسارت رویارویی مستقیم را با سلجوقیان یافتند و برخی چون مسترشد (ابن جوزی، همان: ۲۷۲/۱۰) و راشد (همان، ۲۹۷-۲۹۹) در این راه جان باختند. این منازعات پس از مرگ مسعود سرانجام با تلاش‌های مقتفی، موجب انتزاع عراق عرب از پیکره حکومت سلجوقی گردید (همان: ۳۹۳-۳۹۵).

در دوره حکومت سلطان محمد بن محمود غالب مقطعان اعم از نواحی مرکزی و شمال‌غربی در جناح مخالف سلطان قرار گرفتند، چرا که حکومت مرکزی دیگر اقتداری برای تسلط و نظارت بر مقطعان نداشت. همچنین حرکات گریز از مرکز و سرعت تجزیه حکومت سلجوقیان افزون‌تر شده و مقطعان این قابلیت را در هیچ سلطان سلجوقی نمی‌دیدند که با حمایت از او به توسعه منافع خویش بپردازند، بنابراین غالب ولایات خودسرانه مورد منازعه امرایی از خاندان‌های غلام‌تبار بود و تنها بخشی از نواحی مرکزی در اختیار سلطان قرار داشت، چنان‌که در منابع سلطان محمد «صاحب همدان و اصفهان» خوانده شده است (ابن‌اثیر، همان: ۱۸۴/۱۱).

ایلدگزر غلام کمال‌الدین سمیرمی، وزیر مسعود که حکومت ارانیه و بخشی از آذربایجان را داشت (نیشابوری، همان: ۷۵) همراه با فرزندانش توانست چنان سیطره خود را بر حکومت دو سلطان آخر سلجوقی، ارسلان و طغرل، برقرار کند که مقام سلطنت را تشریفاتی نماید. بنابراین از این پس با به‌حاشیه‌رفتن سلاطین سلجوقی، جنگ قدرت میان امیران شورشی چون اینانج و ایلدگزیان برقرار گردید (بنداری، ۱۳۵۶: ۳۵۶-۳۵۷). گرچه طغرل آخرین سلطان سلجوقی تلاش کرد با کنار زدن ایلدگزیان سلطنت را به خاندان خویش انتقال دهد (قمی، ۱۳۶۳: ۲۲-۲۳)، فرزندان پهلوان که حکومت را حق خویش می‌پنداشتند، با طلب یاری از تکش خوارزمشاه از

امیرمقطعان موروثی خوارزم و با قتل طغرل سوم طومار این سلسله را در هم پیچیدند(راوندی، همان: ۳۶۸-۳۶۹).

ت) دخالت غلام سپهسالاران در امر دیوان‌سالاری

مقام وزارت پس از سلطان دومین مقام تصمیم‌گیری بود و در رأس هرم دیوان‌سالاری قرار داشت. در دوره سلجوقیان جایگاه و توانایی این مقام همواره در فراز و فرود بود و اوج قدرت آن را می‌توان در دوره خواجه نظام‌الملک دانست. از مهم‌ترین اقدامات خواجه ایجاد سپاه ثابت بود که مضاف بر تثبیت و تحکیم قدرت سلجوقیان، بخشی از بار سنگین اداره امور مالی حکومت را به دوش می‌کشید، چرا که امیران با دریافت اقطاع ولایات، هم حقوق و مستمری سپاهیان خویش را می‌پرداختند و هم مالیات اضافی را به مرکز ارسال می‌نمودند؛ اما درون نظام اقطاع، تعارضات ساختاری وجود داشت و این نظام می‌توانست بر سرعت تحرکات گریز از مرکز امیران بیفزاید.

روند جایگزینی غلام - امیران وفادار و مطیع نسبت به سلطان در اقطاعات اعضای شورشی خاندان سلجوقی در دوره وزارت خواجه سرعت یافت. کارکرد درست این ساختار و سیر آن براساس پیش‌بینی‌های خواجه، تداوم حضور او را می‌طلبید. خواجه با مدیریتی دقیق و زیرکانه شکاف‌های این ساختار را مرمت می‌نمود و با بدل کردن مقطعان (نظام‌الملک، همان: ۳۳) و نظارت مالی بر ایشان مانع از قدرت‌گیری ایشان می‌شد. نظامیان که به مرور زیاده‌طلبی و بیش‌خواهی را سرلوحه رفتارهای سیاسی خود قرار داده بودند، در مقابل او ایستادند و جنگ‌های سنتی اهل قلم و اهل شمشیر را رقم زدند. دیری نگذشت که سلطان نیز تحت تأثیر تضریب و سعایت امیران در جبهه مشترکی برای مقابله و منازعه با خواجه و ابزار دیوانی او گرد آمد (ابن اثیر، همان: ۲۰۲/۱۰-۲۰۳؛ مختصر التاریخ الدول، همان: ۲۶۰).

بعد از مرگ ملک‌شاه که به فاصله یک ماه بعد از مرگ خواجه اتفاق افتاد، غلام - امیران علاوه بر سلطنت توانستند مقام وزارت را نیز با چالش جدی مواجه کنند. وزیرانی که بعد از مرگ خواجه روی کار آمدند، غالباً لیاقت، کفایت، تمرکز قدرت و گستره نفوذ او را نداشتند و برخی از وزیران نیز که اندک کفایت و شایستگی داشتند، قربانی قدرت‌طلبی‌های امرا گردیدند (بن‌داری، ۱۳۵۶: ۱۴۴-۱۴۵). سلطه امیران بر وزیران (همان: ۱۳۳-۱۳۵) و حتی منصوب کردن کدخدای خود در مقام وزارت سلطان (قمی، ۱۳۶۳: ۹۵-۹۷) تلاشی بود که آنها برای پوشش‌دادن به زیاده‌خواهی‌های خویش با عدم پرداخت مالیات و یا دریافت اقطاعات و منابع درآمد بیشتر در پیش گرفتند. کار تا آنجا پیش رفت که حتی بعد از مرگ مسعود، امیرخاصبک با نشانیدن مهره

ضعیفی چون ملک‌شاه بر تخت سلطنت، نه تنها امارت حکومت را به دست گرفت، بلکه با به‌دست گرفتن امور مالی حکومت، بر وزارت نیز مسلط گردید (بنداری، ۱۳۵۶: ۲۷۲-۲۷۶).

نتیجه‌گیری

نظام اقطاع که در دوره سلجوقی با طراحی خواجه و با هدف تمرکززدایی شکل گرفت، از همان ابتدا دارای ضعف‌های ساختاری بالقوه‌ای بود که می‌توانست موجب تضعیف حکومت مرکزی شود، اما مدیریت خواجه مانع از بروز اثرات سوء آن می‌شد. واگذاری حکومت ولایات در قالب اقطاع، موجب قدرت‌گیری سیاسی و اقتصادی مملوکان وفادار سلطان ملک‌شاه شد و به تدریج این تمایل در آنها پدید آمد که قدرت خود را توسعه دهند. امیرمقطعان تا زمان حیات ملک‌شاه زیر نفوذ هیبت و مهابت سلطان، جسارت سرکشی و تمرد نسبت به مقام سلطنت را نداشتند، اما بعد از مرگ او با آغاز جنگ‌های جانشینی و بحران‌های سیاسی با استفاده از قدرت نظامی خود وارد جریان قدرت‌گیری شدند و در پی حمایت از ملک‌های مدعی سلطنت برآمدند، سپس با پذیرفتن نقش اتابکی گامی رو به جلو برداشتند و سرانجام با مسلط شدن بر ساختار سلطنت، خود هدایت و رهبری امور مربوط به سلطنت را در جلوس سلطان بر تخت یا عزل او از این مقام برعهده گرفتند. آنان حتی از قتل سلاطین مخالف خویش خودداری نکردند تا اینکه سرانجام طومار این سلسله به دست امیرمقطعان در هم پیچیده شد.

امیران که نخستین گام‌های کسب منافع اقتصادی را در زمان خواجه برداشته بودند، بعد از ملک‌شاه با مسلط شدن بر دیوان‌سالاری قدرت نظارتی آن را به چالش کشیدند و اقدام به قتل و عزل وزرای نمودند که در مقابل فزون‌خواهی‌های آنها ایستادگی می‌کردند. آخرین تیر در ترکش آنها برای کسب منافع مالی بیشتر این بود که وزیران خویش را در مناصب مهم دیوان‌سالاری نصب کنند تا سیر قدرت‌گیری اقتصادی خود را تسریع نمایند.

جدول شماره (۱) دخالت امرا در امر سلطنت (دوره مسعود)

امرای شورشی	ملک مورد حمایت امرای شورشی	امرای حامی سلطان	نتیجه
- اتابک بوزابه مقطع فارس - امیر عباس مقطع ری - ناصرالدین قتلخ آبه مقطع قزوین	ملک محمد بن محمود ملک سلیمان بن محمد	- شاه ارمن مقطع خلاط - ارسلان آبه بن آقسنقر مقطع تبریز - امیر جاولی مقطع آذربایجان و ارانیه	- شورش بی‌نتیجه بود - ملک سلیمان با آمدن سلطان مسعود به استقبال او رفت اما سلطان او را در بند کرد

نتیجه	امرای حامی سلطان	ملک مورد حمایت امرای شورشی	امرای شورشی
- شورش بی نتیجه بود - امیر جاولی، ملک سلیمان را بیم داد و او گریخت	- امیر جاولی - اتابک ایاز - خاصبک مقطع تبریز - عبدالرحمن بن طغایرک مقطع خلخال	ملک سلیمان بن محمد ملک محمد بن محمود ملک ملکشاه بن محمود	- اتابک بوزابه مقطع فارس - امیر عباس مقطع ری
- گروه شورشی شکست خوردند - بوزابه کشته شد. - سلطان مسعود دختر خود را که بیوه داود بود به ملک محمد بن محمود داد و حکومت خوزستان را به او واگذار کرد و او را جانشین خود نمود	-	ملک محمد بن محمود ملک ملکشاه بن محمود	- اتابک بوزابه - آفسنقر مقطع مراغه
- تلاش آن‌ها بی نتیجه بود	اتابک ایلدگز مقطع قسمتی از آذربایجان خاصبک مقطع آذربایجان و ارانیه	ملک ملکشاه بن محمود	- آلپ قوش مقطع جبال - طرطغا مقطع واسط - علی بن دبیس مقطع حله

دوره سلطان محمد بن محمود

نتیجه	امرای حامی سلطان	ملک مورد حمایت امرای شورشی	امرای شورشی
- شورش بی نتیجه بود - امرا چون سلیمان را فردی بی اراده و نالایق دیدند، از سلطنت برکنار کردند. - ینالتگین سلیمان را بیم داد و او گریخت.	-	ملک سلیمان بن محمد	- اتابک ایلدگز مقطع آذربایجان و ارانیه - ارسلان آبه بن آق سنقر - الب ارغو پسر یرنقش بازدار مقطع قزوین - امیر بقتش کون خر مقطع جبال - ملکشاه بن محمود مقطع همدان - امیر اینانج مقطع ری - ینالتگین خوارزمشاه مقطع خوارزم
- شورش بی نتیجه بود	- قطب الدین مودود بن زنگی	ملک سلیمان بن محمد	- اتابک ایلدگز - ملکشاه بن محمود مقطع همدان - قویدان مقطع حله

دوره ارسلان بن طغرل

نتیجه	امرای حامی سلطان	ملک مورد حمایت امرای شورشی	امرای شورشی
- به سختی شکست خوردند - سرانجام ایلدگز و اینانج صلح کردند و ساوه و گلپایگان به اینانج واگذار شد	- ایلدگز	- ملک محمد	- زنگی بن دکلا مقطع فارس - اینانج مقطع ری - آق سنقر احمدیلی
- شکست خوردند - اینانج متواری شد اما بعد صلح کرد، لیکن اقطاعات او از جمله ساوه و گلپایگان مسترد شد و تنها ری به او واگذار شد - به محمد سپاه دادند تا فارس را برای خود مستخلص کند	- اتابک ایلدگز - آقش مقطع بروجرد	- ملک محمد بن طغرل	- امیر اینانج - آلب ارغو - عزالدین ستماز مقطع قم
توفیقی حاصل نکرد و در میانه جنگ به قتل رسید.	ایلدگز	-	- امیر اینانج
- شورش بی نتیجه بود	- اتابک پهلوان مقطع تبریز	ملک محمد بن طغرل	- آق سنقر احمدیلی

دوره طغرل بن ارسلان

نتیجه	امرای حامی سلطان	ملک مورد حمایت امرای شورشی	امرای شورشی
- او کاری از پیش نبرد و به فارس رفت و زنگی بن دکلا به خواست پهلوان او را دستگیر کرد و او در اسارت مرد.	- اتابک پهلوان	ملک محمد	-
- طغرل را شکست دادند و کشتند - قتلع اینانج به حکومت اصفهان و اتابک قراقز به حکومت همدان رسید اما پس از چندی در برابر تکش عصیان نمودند و تکش آن‌ها را به قتل آورد	- جمال‌الدین آی ابه - سیف‌الدین سنقر روس	ملک سنجر بن سلیمان	- امیر علاءالدوله - اتابک قزل‌ارسلان مقطع آذربایجان و ارانیه - امرای عراق
- طغرل شکست خورد و گریخت	- عزالدین حسن قفچاق مقطع دژ کرخانی	-	- تکش خوارزمشاه مقطع خوارزم - اتابک قراقز - قتلع اینانج بن پهلوان مقطع ری
- طغرل شکست خورد و گریخت	- عزالدین حسن قفچاق مقطع دژ کرخانی	-	- اتابک قزل‌ارسلان - ابوبکر بن پهلوان - امیربار - نورالدین قرا - سراج‌الدین قایماز

این جدول از منابع زیر جمع آوری شده است: تاریخ کامل، ج ۱۷، ص ۳۷۲-۳۹۵ و ج ۱۹، ص ۱۹-۲۰، تاریخ مختصر دول، ص ۲۸۵، تاریخ گزیده، ص ۴۴۳، روضه‌الصفاء، ج ۴-۵-۶، ص ۶۷۲، زبدة‌التواریخ، ص ۱۱۱-۱۳۳، زبدة‌النصره، ص ۳۱۰-۳۸۰، سلجوقیان و غز در کرمان، ص ۲۹۳، مجمل‌التواریخ والقصص، ص ۴۰۹.

منابع و مأخذ

- آندرسون، پری (۱۳۹۰). **تبارهای دولت استبدادی**. ترجمه حسن مرتضوی. تهران: نشر ثالث.
- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۵۱). **کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران**. ج ۱۶-۱۷. ترجمه علی هاشمی حایری. تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.
- _____ (۱۳۵۲). **کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران**، ج ۱۸-۲۰. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن بلخی. (۱۳۶۳). **فارسانه**. مصحح آلن نیکلسون و گای لیسترانچ. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن. (۱۴۱۲ق). **المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک**، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمی.
- ابن خلدون. (۱۳۶۳). **تاریخ ابن خلدون**. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____ (۱۳۶۳). تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن عبری. (۱۳۷۷). **مختصر تاریخ الدول**. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن فندق. بی تا. **تاریخ بیهق**. تصحیح و تعلیق احمد بهمنیار. تهران: انتشارات کتابفروشی فروغی.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن محمد. (م ۱۴۰۷/۱۹۸۶ ق). **البدایه النهایه**. ج ۱۱. بیروت: دارالفکر.
- **المختارات من الرسائل**. (۱۳۷۸). به کوشش ایرج افشار و غلامرضا طاهر با بهره‌وری از سه فهرست مریم افشار. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۸۱). «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران»، **تاریخ ایران کمبریج**. گردآورنده: جی. بویل. ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بغدادی، بهاء‌الدین محمد بن مؤید (۱۳۸۵). **التوسل الی التوسل**. تصحیح و تحشیه احمد بهمنیار. تهران: انتشارات اساطیر. چ اول.

- بنداری اصفهانی، فتح بن علی (۱۳۵۶). **زبدۃ‌النصره و نخبة‌العصره**. ترجمه محمدحسین جلیلی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- حسینی، صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر (۱۳۸۰). **زبدۃ‌التواریخ**. ترجمه رمضانعلی روح‌اللهی. تهران: انتشارات ایل شاهسون بغدادی.
- جوینی، مؤیدالدوله منتجب‌الدین (۱۳۲۹). **عقبه‌الکتبه**. تصحیح علامه محمد قزوینی و عباس اقبال. شرکت سهامی چاپ.
- الذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد. (۱۹۹۳م/۱۴۱۳ق). **تاریخ اسلام**. ج ۲۶. تحقیق عمر عبدالسلام تدمری. بیروت: دارالکتب العربی.
- راوندی، محمد بن علی (۱۳۶۳). **راحة‌الصدور و آیه‌السرور**. تصحیح محمد اقبال. تهران: انتشارات علمی.
- سبط بن جوزی (۱۳۷۰). **مرآة‌الزمان فی تاریخ الاعیان**، حیدرآباد: مطبعة مجلس دائرة‌المعارف العثمانیه. مجلد ثمانیه. جزء الاول.
- قمی، نجم‌الدین ابوالرجاء (۱۳۶۳). **تاریخ الوزراء**. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ اول.
- کرمانی، افضل‌الدین (۱۳۸۶). **سلجوقیان و غز در کرمان**. محمدابراهیم باستانی پاریزی. تهران: ناشر علمی. چ اول.
- کلوزنر، کارلا (۱۳۶۳). **دیوان‌سالاری در عهد سلجوقی**. ترجمه یعقوب آژند. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- لمتون، آن. کاترین (۱۳۷۲). **تداوم و تحول در دوره‌های میانه**. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نشرنی.
- _____ (۱۳۳۹). **مالک و زارع در ایران**. ترجمه منوچهر امیری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _____ (۱۳۷۲). **تداوم و تحول در دوره‌های میانه**. ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشرنی.
- _____ (۱۳۸۵). «ساختار درونی امپراتوری سلجوقی». **تاریخ ایران کمبریج**. گردآورنده: جی، بویل. ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- _____ «اقطاع و فتودالیه». **مجله راهنمای کتاب**. ش ۱۰۸.
- _____ (۱۳۴۶). **تکامل نظام اقطاع در ایران قرون وسطی**. **مجله نگین**. ترجمه عطاءالله مرزبان. ش ۳۴.
- مرعشی، ظهیرالدین (۱۳۶۱). **تاریخ طبستان و رویان و مازندران**. با مقدمه دکتر محمدجواد مشکور. تهران: انتشارات شرق.

- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱). *نزهة القلوب*. به کوشش سید محمد دبیرسیاقی. قزوین: حدیث امروز.
- _____ (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات امیرکبیر. چ سوم.
- نظام‌الملک، حسن بن علی (۱۳۷۱). *سیاستنامه*. به کوشش دکتر جعفر شعار. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲). *سلجوقنامه*. تصحیح محمد رضایی. تهران: نشریه کلاله خاور.
- ولی، عباس (۱۳۸۰). *ایران پیشاسرمایه‌داری*. ترجمه شمس‌آوری. تهران: نشرمرکز.
- ویثوفگل، کارل آگوست (۱۳۹۱). *استبداد شرقی*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر ثالث.
- یوسفی، جمیله (۱۳۸۷). «تاثیر اقطاعداری بر فروپاشی حکومت سلجوقی»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، با راهنمایی دکتر اسماعیل حسن زاده، دانشگاه الزهرا.
- یوسفی‌فر، شهرام (۱۳۸۳). «سازمان سپاه در دوره سلجوقیان بزرگ ایران»، *مقالات تاریخ و جغرافیای تاریخی*، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.

Reference

- _____. 1967. Takāmuli Nizāmi Iktā' dar Īrāni Qurūni Wustā. 'A. Marzbān. (Translator). Nigīn, (34). (**Journal**)
- _____. 1973. Kāmili Tārīkhi Buzurgi Īslām wa Īrān. A. Ḥālat. (Translator). Vol. 18-20. Muasisiyih Maṭbūātīyi 'Ilmī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____. 1985. Tārīkhi Guzīdi. 'A. Nawāi. (Editor). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____. 1999. al-Mukhtārāt min al-Rasāil. Ī. Afshār and Gh. Tāhir. (Editor), and 3 indexes of M. Afshār. Bunyādi Mūkūfāti Maḥmūd Afshār, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Al-Dhahabī, Sh. M.A. 1993. Tārīkhi Īslām. 'U. 'A. Tarmadī. (Editor). Vol. 26. Dār al-Kitāb al-'Arabī, Beirut. (In Arabic) (**Book**)
- Anderson, P. 2011. Tabārḥāyi Dūlati Istibdādī. Ḥ. Murtaẓawī. (Translator). Thālith, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Baghdādī, B.M.M. 2006. al-Tawassul ilā al-Tarassul. A. Bahmanyār. (Editor). Asāṭīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bandārī Eshfahānī, F. 'A. 1977. Zubdat al-Nuṣrah wa Nuḫbat al-'Aṣrah. M.Ḥ. Djalīlī. (Translator). Bunyādi Farhangi Īrān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bosworth, E.C. 2002. Tārīkhi Sīyāsī wa Dūdmānī Īrān: Tārīkhi Īrān Kambrīdj. J. Boyle. (Compiler). Ḥ. Anūshih. (Translator). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Cahen, C. E. 1934. Encyclopedia of Islam, Vol. 3. (**Book**)
- Djuwīynī, M.M. 1950. 'Utbatu al-Katabah. M. Kazwīnī and 'A. Iqbāl. (Editors). Shirkati Sahāmī Čāp, Tehran. (In Persian) (**Book**)

- Hūsiynī, Ṣ.A.‘A.N. 2001. Zubdat al-Tawārīkh. R.‘A. Rūhullāhī. (Translator). Īli Shāhsawani Baghdādī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Athīr, ‘E. 1972. Kāmili Tārīkhi Buzurgi Īslām wa Īrān. ‘A. Hāshimī Hāirī. (Translator). Vol. 16-17. Shirkati Čāp wa Intishārāti Kutubi Īrān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Athīr, ‘I. 1965. Al-Kāmil fī al- Tārīkh. Dār al-Şādir, Beirut. (In Arabic) (**Book**)
- Ibn Balḫī. 1984. Fārsnāmih. A. Nicholson and G. Le Strange. (Editors). Dunyāyi Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Djūzī, A.‘A. 1991. Al-Muntaḍam fī Tārīkh al-Umam wa al-Mulūk. M.‘A. ‘Aṭā and M.‘A. ‘Aṭā. (Editors). Dār al-Kutub al-‘Ilmī, Beirut. (In Arabic) (**Book**)
- Ibn Fandūḡ. (n.t). Tārīkhi Biyhaḡ. A. Bahmanyār. (Editor). Kitābfurūshī Furūghī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn ‘Ibrī. 1998. Mukhtaşari Tārīkhi al-Duwal. ‘A. Āyatī. (Translator). ‘Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Kathīr, A. 1986. al-Bidāyah wa al-Nahāyah. Vol. 11. Dār al-Fikr, Beirut. (In Arabic) (**Book**)
- Ibn Ḳhaldūn. 1984. Tārīkhi Ibn Ḳhaldūn. ‘A. Āyatī. (Translator). Muasisiyih Muṭālī‘āti wa Taḡḡikāti Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Kirmānī, F. 2007. Saldjūkiyān wa Ghaz dar Kirmān. M.I. Bāstānī Pārīzī. ‘Ilmī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Klausner, C. 1984. Dīwānsālārī dar ‘Ahdi Saldjūkī. Y. Āzhand. (Translator). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ḳumī, N.A. 1984. Tārīkh al-Wuzarā. M.T. Dānişpazhūh. (Editor). Muasisiyih Muṭālī‘āti wa Taḡḡikāti Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Lambton, A.K. Iktā. Encyclopedia Iranica, Vol. 8. (**Book**)
- Lambton, A.K. 1960. Mālik wa Zāri‘ dar Īrān. M. Amīrī. (Translator). Tardjumih wa Nashri Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Lambton, A.K. 2006. Sāḡhtārī Darūniyi Impirātūrī Saldjū: Tārīkhi Īrān Kambrīdj. J. Boyle. (Compiler). H. Anūshih. (Translator). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Lambton, A.K. 1993. Tadāwum wa Taḡawwul dar Dūrihāyi Mīyāni. Y. Āzhand. (Translator). Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Lambton, A.K. 1967. The Evolution of Iqta in Medieval Iran. Journal of The British Institute of Persia Studies V. Tehran.
- Lambton, A.K. 1968. The Internal structure of the Saljuq Empire. The Cambridge History of Iran vol. V, Boyl (ed.). the Saljuq and Mongol Period. Cambridge x.
- Mar‘ashī, Z. 1982. Tārīkhi Ṭabaristān wa Rūyān wa Māzandarān. M.Dj. Mashkūr. (Editor). Shārk, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Mustūfī, H. 2002. Nuzhat al-Ḳulūb. S.M. Dabīr Sīyāḡī. (Editor). Ḥadīth Imrūz, Ḳazwīn. (In Persian) (**Book**)

- Nizām al-Mulk, Ḥ.‘A. 1992. Sīyāsatnāmi. Dj. Shu‘ār. (Editor). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Niyshābūrī, Z. 1953. Saldjūknāmiḥ. M. Ramiḍānī. (Editor). Kilālī Khāwar, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Rāwandī, M.‘A. 1984. Rāḥatu al-Ṣudūr Āyatu al-Surūr. ‘A. Iq̄bāl. (Editor). ‘Ilmī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Sabṭ ibn Djūzī. 1991. Mirātu al-Zamān fī Tārīkh al-A‘yān. Maṭba‘a Madjlis Dā’iri al-Ma‘ārif al-‘Uṭhmānīah, Heydar Abad. . (In Arabic) (**Book**)
- Walī, ‘A. 2009. Īrāni Pīshāsarmāyidārī. Sh. Āwarī. (Translator). Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Wittfogel, K.A. 2012. Istibdādi Sharkī. M. Thalāthī. (Translator). Thalīth, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Yūsifī, Dj. 2008. M.A. Thesis. Alzahra University, Tehran. (In Persian) (**Thesis**)
- Yūsiffar, Sh. 2004. Sāzmāni Sipāh dar Dūrihāyi Saldjūqīyāni Buzurg dar Īrān. Maḳālāti Tārīkh wa Djughrāfiyāyi Tārīkhi, Bunyādi Farhangi Īrān, Tehran. (In Persian) (**Book**)